

# مزخرفات فارسی

---

سرشناسه: شکراللهی، سید رضا، ۱۳۵۱ -  
عنوان و نام پدیدآور: مزخرفات فارسی/ارضا شکراللهی.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۱۳۵ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۸۱-۳  
موضوع: فارسی - اشتباه‌های کاربردی  
Persian language -- Errors of usage  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ م۸ش/PIR۲۸۷۳  
رده‌بندی دیویی: ۴۱/۸فا  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۰۹۲۷۹

---

# مزخرفات فارسی

رضا شکرالهی



چاپ اول: زمستان ۱۳۹۶



### انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

\* \* \*

رضا شکراللهی

مترجم فارسی

چاپ چهارم

۱۱۰۰ نسخه

بهار ۱۳۹۷

چاپ پژمان

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳-۳۸۱-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

ISBN:978-600-278-381-3

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۱۰۰۰ تومان

## فهرست

- مقدمه ..... ۹
- زنگ اول: شیرینی زبان ..... ۱۱
- گردن نازکِ زبان مادری ..... ۱۴
- هکسره حق مسلم ماست ..... ۱۶
- دستاوردهایی که با پا می آوریم ..... ۱۸
- در ستایش کردن ..... ۲۱
- منتظران متوقع ..... ۲۳
- مختلفِ گوناگونِ پرشمارِ متفاوت ..... ۲۶
- راجبه حیضِ انتفا! ..... ۲۹
- مزخرفاتِ لَا يَنْجِسُكَ ..... ۳۲
- لشکرِ گاف ..... ۳۵
- یدک کشتی ورزشی و سیاسی ..... ۳۷
- کلنجار ..... ۳۹
- دستمال قیصریه در قیصریه ..... ۴۲
- معلق بازی پیش غازی یا قاضی؟ ..... ۴۴
- سنگی برای واکندن، سنگی برای به سینه زدن ..... ۴۶

- ۴۸ ..... بحث شیرین پنبه‌زنی
- ۵۰ ..... چه کشکی، چه پشمی، چه دوغی!
- ۵۲ ..... مثل‌های «آب» دارِ خشکیده
- ۵۴ ..... دمار روزگار یعنی کجا؟
- ۵۷ ..... دو دلار بده آش
- ۵۹ ..... اکبر مشتی مندلی
- ۶۱ ..... دروغ حناق هست یا نیست؟
- ۶۴ ..... ثواب و کباب و صواب
- ۶۶ ..... دست مریزاد یا پس مریضاد؟
- ۶۸ ..... تصفیه حساب یا تسویه حساب
- ۷۱ ..... محذور و محظور و معذور
- ۷۴ ..... خبرگضاری!
- ۷۶ ..... پیشخان یا پیشخوان؟
- ۷۹ ..... کج دار و مریز
- ۸۱ ..... انضباط دسته‌دار
- ۸۳ ..... غلت زدن در غلط
- ۸۷ ..... اعمالِ قانون را صرف نکنید
- ۸۹ ..... جیگر یا میانجیگر؟
- ۹۰ ..... آپاراتی تسلیت
- ۹۳ ..... غلط نامصطلح
- ۹۵ ..... انتقادِ آدم باید از آدم باشد
- ۹۷ ..... رشادت در رسوخ
- ۹۹ ..... مراقب رقیب باشید
- ۱۰۱ ..... این جانبه شاعره‌ای هستم فارسی‌زبانه
- ۱۰۳ ..... جهش سوق الجیشی
- ۱۰۵ ..... تیرهای چپ‌اندرقیچی

- ۱۰۹ ..... نتایج همه کس کُش
- ۱۱۲ ..... گفت وگو با طعم «واو»
- ۱۱۴ ..... نوروز؛ از جشن تا عید
- ۱۱۶ ..... لغت دادن در یک ثانیه
- ۱۱۸ ..... بینگلیش؛ نوشتن به سبک دایناسورها
- ۱۲۰ ..... این یکی شیر است که هم‌سانی می‌شود
- ۱۲۲ ..... خرکیف و عصر هیروگلیف مدرن
- ۱۲۵ ..... دستم رو بگیر، نه دستم و نه دستم
- ۱۳۰ ..... غلط کردی که خوب نوشتی
- ۱۳۲ ..... یک فقره ویرایش سیاسی
- ۱۳۴ ..... زنگ آخر: ویراستار یا ویراستار؟





## مقدمه

آنچه در این کتاب می‌خوانید گزیده‌ای است از یادداشت‌هایی که طی چندین سال در روزنامه‌ها و رسانه‌هایی چون اعتماد، وقایع تهرانیه و ایسنا زیر عنوان «شیرینی زبان» منتشر و در سایت خوابگرد نیز بازنشر شده است. یادداشت‌هایی کوتاه که جنبه آموزش عمومی دارند و در آن‌ها کوشیده‌ام، بدون وارد شدن به مباحث تخصصی، برخی ظرایف زبان فارسی روزمره را به زبان ساده و با کمی چاشنی طنز بیان کنم. توجه دادنِ کاربر عام زبان فارسی به فکر کردن به واژه‌ها و اصطلاحات و نیز نگارش پاکیزه و شیوا مهم‌ترین هدف من در این یادداشت‌ها بوده است.

در بازنگری یادداشت‌ها برای انتشار در این کتاب، علاوه بر کنار گذاشتن حدود نیمی از آن‌ها و بازنویسی یادداشت‌های برگزیده، از حذف ارجاعات تاریخی همچون رویدادهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی روز پرهیز کرده‌ام تا به کام خوانندگان شیرین‌تر بنشینند. نیز ترتیب چیدن آن‌ها بر اساس زمان انتشار اولشان نیست و کوشیده‌ام آغاز و میانه و پایانی داشته باشد. و سپاسگزارم از مدیر نشر ققنوس که در انتشار بی‌نقص این کتاب همدلانه پشتیبان من بودند.

رضا شکراللهی

زمستان ۱۳۹۵



## زنگ اول: شیرینی زبان

درست است که از زبان فارسی حرف می‌زنیم و زبان فارسی فقط یک زبان از مجموعهٔ زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی است، اما همزیستی تاریخی اجزای این مجموعه و برآمدن زبان فارسی (فارسی دَری) از آن میان، ما را با موجودی روبه‌رو کرده که زندگی و شیرینی آن مرهون بالندگی در همین خانوادهٔ بزرگِ زبانی است. به آدمی می‌ماند که توانمندی‌های خود را نه صرفاً ژنتیک که از محیط خود نیز کسب کرده است.

در کنار تأثیر متقابل زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های کردی و لری و بختیاری و شوشتری و گیلکی و ترکی و مازندرانی و طبری و تات و تاجیکی و ...، زبان عربی نیز در بالندگی زبان فارسی تأثیر بسیار داشته است. و البته، به قول زنده‌یاد سعید نفیسی، «استعانت از زبان بیگانه و آن هم زبان سامی در زبان‌های ایرانی، حکم تحمیلی و زورآورده‌ای نیست که تازیانهٔ اسلام آن را بر سر ایرانیان کوفته باشد، بلکه سند دیرین و شالودهٔ کهن‌سازی است که کوتاه‌ترین دورهٔ استقرار آن به هزار و پانصد سال و به اوج جهانگیری و شکوه و جلال ساسانیان به روزگار شهریارِ خسرو اول انوشیروان می‌رسد. منتها روزی بود که زبان پهلوی از زبان

آرامی استعانت می‌کرده، روزی رسید که زبان دَری جای زبان پهلوی و زبان تازی جای زبان آرامی را گرفت و به همان سنّت دیرین در زبان دَری از زبان تازی استعانت کرد.»

زبان‌های دیگر نیز کمابیش چنین رابطه‌ای را با دیگر زبان‌ها برقرار کرده‌اند تا به صورت‌های امروزی رسیده‌اند. به‌خصوص همین زبان عربی که واکنش‌های افراطی و تعصب‌آمیز به آن، از هر دو سو، کم نبوده و نیست. همچنان که سعید نفیسی در ادامهٔ همین مقاله، که در سال ۱۳۲۳ منتشر شده، چنین می‌نویسد: «نفوذ زبان فارسی در زبان تازی به‌مراتب بیش از آن است که تازیان یا محققان ایرانی، که در زبان تازی کار کرده‌اند، بدان پی برده‌اند و دامنهٔ آن محدود به معدودی از کلمات نیست. همین قدر سر بسته می‌توان اشارت کرد که نه‌تنها زبان تازی در معانی حقیقی از فارسی عاریت گرفته است، بلکه در معانی مجازی نیز در موارد بسیار تابع زبان فارسی است و همین که دامنهٔ تحقیق گشاده‌تر می‌شود، به جایی می‌رسیم که طرز جمله‌بندی و تعبیر و جای اجزای جمله را در زبان تازی، مأخوذ از فارسی و گاهی تقلید آشکار از زبان فارسی می‌بینیم.»

نترسید! در پاسداشتِ زبان فارسی ما همه با هم هستیم و، با این همه، قرار نیست نه این ور بغلتیم نه آن ور. فقط قرار است برخی شیرینی‌های زبان فارسی را با قاشقِ یک ویراستار بچشیم که سروکارش با زبان روزمره در رسانه‌های گروهی، داستان‌های ایرانی و به‌خصوص در انواع و اقسام شبکه‌های مجازی است. در این راه ممکن است از تیرت روزنامه‌ها سر دریاوریم یا از سخنان دولتمردان یا جوک‌های روزمره در انواع پیام‌رسان‌های اینترنتی یا نوشته‌های سادهٔ فیس‌بوکی یا تابلوها و پلاکاردها یا اشعار شاعران کهن و متون ادبی و تاریخی. خلاصه آن‌که غذایی نخواهد بود که برای چشیدنِ این شیرینی به آن انگشت نزنیم. و برای آن‌که دست‌خالی از سفرهٔ این کتاب بلند نشویم، به همان

«شیرینی» عنوان برمی‌گردیم که وقتی جشن داریم، شیرینی را با «ها» جمع می‌بندیم و می‌گوییم: «شیرینی‌ها را بیاور» و وقتی می‌خواهیم در نوشته‌ای از انواع شیرینی بنویسیم، واژه «شیرینی‌جات» را استفاده می‌کنیم. درباره «جات» دهخدا و معین گفته‌اند که عرب‌ها بعضی از کلمه‌های فارسی مختوم به «ه» غیرملفوظ را با «ات» جمع بسته‌اند و ایرانیان هم، در مقابل، کلمه‌هایی را هم که در آخر «ه» غیرملفوظ ندارند ولی به حروف مصوت «ا» یا «ی» ختم می‌شوند، با «جات» جمع بسته‌اند؛ مثل مرباجات و طلاجات. اما نکته این است که مردم، امروزه، «جات» را نه مثل (احتمالاً) گذشته به جای علامت جمع که برای مفهوم «گروه و دسته» به کار می‌برند، همان‌طور که خود شما در استفاده از شیرینی چنین می‌کنید. منظور شما از «شیرینی‌جات» انواع و اقسام شیرینی‌هاست نه مثلاً چند عدد شیرینی زبان. به همین قیاس است روزنامه‌جات، میوه‌جات و ترشی‌جات. به گفته یکی از مدرسان معاصر، این «ج» میانجی از صوت‌های «نرم‌خوانی» در زبان فارسی است که مردم آن را به‌درستی به «ات» می‌چسبانند و، به جای علامت جمع عربی، آن را در معنای «دسته و گروه» به کار می‌برند. و چه معیاری از زبان مردم راهگشاتر، که بهترین شاهد و شکر را برای شیرینی زبان فراهم می‌کنند!

## گردن نازکِ زبان مادری

خدمت و خیانتِ رسانه‌ها و مطبوعاتِ داستانی است که یکسره و پیوسته نقل می‌شود؛ هر بار از زبانی و هر بار با بیانی. یک سو ادیبان و استادان ادبیات در پناه فرهنگستان زبان نشست‌اند که، جز برخی، اغلب نقد و کلامشان پر از باید و نباید است. یک سو هم برخی زبان‌شناسان ایستاده‌اند که در برابر هر تیر کوچکی که از این سو انداخته می‌شود، به قدرِ یک لشکر سپر بلند می‌کنند. هر دو کار خود را می‌کنند، به درستی. و همین بحث‌های همیشگی است که می‌تواند موضوع زبان را برای کاربران آن، از نویسندگان و روزنامه‌نگاران گرفته تا مردم، زنده نگه دارد. چند سال پیش، یکی از دوستان ادبیاتیِ روزنامه‌نگار خیلی عتاب‌آلود نوشت که زبان فارسی زبان مادری اوست، پس هر جور دلش بخواهد آن را می‌نویسد. جمله‌ای سراسر با استدلالی ظاهراً کوبنده. اما درست مثل پدری خطاکار که فرزندش را با سیگار بسوزاند و بگوید: «فرزند خودم است، هر جور دلم بخواهد با او رفتار می‌کنم.» همان قدر سراسر است و همان قدر کوبنده. نکته این است که زبان فارسی فقط زبان مادری او نیست، زبان مادری من و تو و ایشان و ما هم هست؛ میراثی هزارساله که خط آن در سیر تاریخ شکل گرفته و با فرازونشیب با خط عربی

آمیخته شده است. خط امروز ما، با همه شباهت ظاهری اش به عربی، خط هزارساله فارسی ماست با کاستی‌ها و آشفتگی‌هایی، که باید هم در حفظ و هم در اصلاح آن بکوشیم.

می‌توان سلیقه‌ای نوشت، می‌توان غلط نوشت، می‌توان بد نوشت، می‌توان هفت جمله با هفت فعل را تبدیل کرد به یک جمله یک صفحه‌ای با یک فعل، می‌توان به آیین نگارش بی‌توجه بود، اما نمی‌توان کم‌سوادی یا تنبلی زبانی و آشفتگی در نگارش را گذاشت به حساب حقی که «خودم» بر گردن زبان مادری خودم دارم. این‌طور باشد، دیگر چه گردنی، چه مادری!

## هکسره حق مسلم ماست

برایم پیام فرستاد که «چه آفتابه درخشانی!» پرسیدم: «مگه آفتابه گرفتید؟ از این آفتابه مسی‌های دکوری؟» جواب داد: «خاک تو سره بی‌ذوق کن، آفتابه چیه!» برایش یک عدد زبانِ دراز با چشمک فرستادم و نوشتم: «معجید، دلبندم، خودت به جای آفتاب درخشان نوشتی آفتابه درخشان. در ضمن، سر من هم تهش ه نداره.» جواب داد: «دسته بابات درد نکنه با این پسر بزرگ کردنش. اصلاً برو گم شو!»

خیلی دوست داشتم همان لحظه بروم گم شوم، ولی طاقت نیاوردم و باز برایش نوشتم: «مگر بابای من دسته دارد؟» و چند تا چشم گرد و گشاد هم برایش فرستادم. جواب داد: «وای خدا، آخرش منم مثله خودت دیوونه می‌کنی!» فکر کردم دیگر وقتش است واقعاً بروم گم شوم، ولی مگر می‌شد همان‌طور که دارم می‌روم گم شوم، فکر نکنم به معنای مثله و این‌که مگر مثله با مثل و مته فرق ندارد؟ امان از این هکسره!

**«حداقل» چهار تکواژ برای صدای e یا همان کسره داریم:**

۱. اضافه: دست شما، مثل من، کتاب خوب، فروغ فرخزاد

---

۱. هکسره عنوانی ابتکاری و تازه‌تأسیس است که به اشتباهات املائی در نوشتن ه و کسره اشاره دارد.



من: جان من فدای خاک پاک میهنم  
او: جانهِ من فدایهِ خاکه پاکه میهنم

۲. به جای «است» و برخی حروف آخر کلمه‌ها در فارسی محاوره: حالم  
خوبه، می خوره، آگه

من: یه امشب شب عشقه، زمونه رنگارنگه  
او: یِ امشب شب عشقِ، زمونه رنگارنگِ

۳. نشانه معرفه در فارسی محاوره: دختره، پسره، مغازه‌داره  
من: خونهٔ مادرِ بزرگه هزار تا قصه داره  
او: خونهٔ مادرِ بزرگِ هزار تا قصه داره

۴. پسوند در انتهای اسم‌ها و صفت‌ها: دهنه، انگیزه، روزنه  
من: صد دانه یاقوت، دسته به دسته  
او: صد دانِ یاقوت، دستِ به دستِ

باید این راهنما را برایش بفرستم، ولی چند وقتی است که رفته‌ام گم شده‌ام. همان‌طور که چند وقتی است جای قبلی کسره و ه هم گم شده و رسیده‌ایم به معضل هکسره. هم در نوشته‌های روزانهٔ مردم و هم به‌تازگی در رسانه‌های مکتوب، از روزنامه‌ها و پایگاه‌های خبری اینترنتی بگیر تا حتی زیرنویس برنامه‌های تلویزیونی. مثل همان روزنامه‌ای که تیتَرِ یک زده بود «انرژی هسته‌ای...» و لابد اگر می‌خواست شعار تزلزل‌ناپذیر چند سال پیش را تکرار کند، می‌نوشت «حقه مسلمه ماست». یادش به‌خیر، تا همین چند وقت پیش، از این «ه»‌های اضافه و غلط‌انداز در آخر خیلی از کلمه‌ها خبری نبود و حق هنوز همان حق بود، نه حقه!

## دستاوردهایی که با پا می‌آوریم

عمه‌ای دارم که هشتاد و پنج ساله و خوش‌تعریف که زبان مادری‌اش ترکی محلی است. ما بچه‌های برادرش، یا به قول خودش کاکایش، را که می‌بیند، آن قدر ذوق می‌کند که نه می‌تواند از تعریف‌های شیرینش بگذرد نه، به رعایت بی‌سوادى ما، همه را فارسی بگوید. ماییم و این عمه هنوز روستانشین و فارسی‌ترکی حرف زدنش. اتفاق بامزه و قتی می‌افتد که برخی واژه‌ها را فارسی و ترکی با هم به کار می‌برد. مثلاً می‌گوید: «گنه دوباره گوфتم.» که «گنه» در زبان ترکی محلی او همان «دوباره» در فارسی است. یا می‌گوید: «ایندی حالا بیلیمیرم چی کار کنم.» که «ایندی» (indi) در زبان او همان «حالا»ی فارسی است.

نظیر این تکرارها در فارسی حرف زدن و نوشتن خود ما هم کم نیست. کیست که تا حالا از «پس بنابراین» استفاده نکرده باشد؟ مگر «پس» همان «بنابراین» نیست؟ یا مثال‌های معروف «سنگ حجرالاسود» و «شب لیل‌القدر» را به یاد بیاورید. از این دو پرکاربردتر «بر علیه» است که گویی خنجری است آخته و بس فرورفته در قلب اغلب ویراستاران، ولی استفاده از آن در میان مردم و حتی نویسندگان و روزنامه‌نگاران به قدری شایع است که دیگر به سختی می‌توان آن را غلط شمرد.

### مثال‌های پرکاربرد دیگری می‌زنم:

- می‌گوییم مصلاّی نماز، ولی مصلاّ دقیقاً به جایی می‌گویند که نماز می‌خوانند. البته بماند که چند سالی است در مصلاها نمایشگاه کتاب و پوشاک برگزار می‌کنند.
- می‌گوییم صفحه مانیتور، ولی مانیتور خودش همان صفحه نمایش است.
- می‌گوییم به‌وضوح آشکار است، انگار بعضی چیزها به‌وضوح پنهان‌اند.
- می‌گوییم دستاوردهای بزرگی به دست آورده‌ایم، لابد بعضی دستاوردها را با پا آورده‌ایم.
- بسیار می‌نویسیم «مانند» فلان «می‌ماند»، به جای این که بگوییم به فلان می‌ماند یا مانند فلان است.
- یا می‌نویسیم شانزدهم آذر به «نام» روز دانشجو «نامیده» شد، به جای این که بنویسیم شانزدهم آذر روز دانشجو نامیده شد.
- می‌گوییم مفید فایده یا مثمر ثمر، انگار ما مفید ضرر هم داریم.
- از «حسنِ خوبی» هم که بگذریم. کظم غیظ برای همین جاها خوب است!

به این‌ها در دستور زبان فارسی می‌گویند «حشو» از نوع «قبیح». «حشو» به کلمه یا عبارتی می‌گویند که وجودش در جمله از نظر دستوری زاید است و حذف آن آسیبی به معنای جمله وارد نمی‌کند. البته «حشو» انواعی هم دارد که نه تنها قبیح نیستند که در متون ادبی کارکرد زیباشناختی هم دارند. عباس پژمان مقاله‌ای دارد در این باره با عنوان «زیبایی‌شناسی حشوها» که در آن به‌درستی اشاره می‌کند که هیچ متن ادبی‌ای نیست که کاملاً عاری باشد از هر نوع حشوی. مثال خوبی هم می‌زند از سعدی در دیباجه گلستان که، با آن همه ایجاز معجزه‌گونش، نزدیک به بیست مورد حشو در آن دیده می‌شود. جمله اول این دیباجه را حتماً به یاد

دارید: «منت خدای را عزوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.» در این جمله، «به» به معنای همان «اندر» است که از نظر دستور زبان «حشو» محسوب می‌شود. نکته این است که در متون ادبی باید به کارکرد زیبایی‌شناختی حشوها هم توجه کرد و هر حشوی غلط نیست.

با این حال، فراموش نکنیم که موضوع سخن، حرف زدن روزمره و نوشتن‌های روزانه ماست، نه متون ادبی. شیرینی زبانِ عمهٔ مهربان من به این دلیل است که سعی می‌کند به زبانی حرف بزند که با آن فکر نمی‌کند. ولی ما فارسی فکر می‌کنیم، فارسی هم حرف می‌زنیم. پس این قبیل حشوها در زبان روزانه ما از چیست؟ شاید از دقیق نشدن به واژه‌هایی باشد که با آن‌ها هم فکر می‌کنیم، هم حرف می‌زنیم، هم می‌نویسیم.

## در ستایشِ کردن

از «کردن» چه بدی دیده‌ایم که آن را تاب نمی‌آوریم و این قدر خجالت زده دنبال جایگزین می‌گردیم برای آن و به جای این که «بکنیم»، «می‌نماییم» یا «می‌داریم»؟ روزی در محضر زنده‌یاد رضا سیدحسینی همین موضوع را طرح کردم (نمودم)، گفت که حتی به اعضای شورای عالی ویرایش — از جمله او — اعتراض کرده‌اند (داشته‌اند) و گفته‌اند که چرا اصرار می‌کنید (دارید) کلمه‌ای را که در گویش عوام بوی رکاکت می‌دهد، به سر جایش برگردانید؟ و مگر نبوده در ادبیات دیوانی یا حتی نظم و نثر قدما که دست‌کم «نمودن» و «نماییدن» را به جای «کردن» به کار برده‌اند؟ یکی از معیارهای ادیبان و زبان‌شناسان و ویراستاران برای پذیرش کاربرد تازه‌ای از یک واژه، یا کاربرد جایگزینِ واژه‌ای به جای واژه دیگر، فراوانی آن در بیان عموم مردم است. ولی اکنون، با حضور روزافزون رسانه‌های گروهی خصوصاً تلویزیون در زندگی مردم و نیز نقشی که به عنوان «مرجع» بازی می‌کنند (می‌نمایند)، این «فراوانی آدم‌ها» جایش را عوض کرده (نموده) با کانال‌های تلویزیونی، رادیوها، روزنامه‌ها و مجله‌ها. یعنی اگر به سراغ مردم بروید، کمتر کسی را می‌یابید (پیدا می‌نمایید) که در صحبت کردن (نمودن) معمولی و ساده و روانش، به

جای این که بگوید «بریم نیگا کنیم ببینیم این چیه»، بگوید «بریم یه نیگا داشته باشیم ببینیم این چیه»، یا «بریم یه نیگا بنماییم ببینیم این چیه». ولی شماری مجری و گوینده تلویزیون، شماری سخنران و شماری کارشناس دست به قلم و متأسفانه شماری ادیبِ دلبسته به زبان دیوانی، تا دلتان بخواهد در تلویزیون و رادیو و روزنامه و مجله و سخنرانی‌ها، به جای «کردن» می‌نمایند و می‌دارند و نوعی «فراوانی» کاذب را القا می‌کنند (می‌نمایند)، تا کار به جایی برسد که وقتی یک مغازه‌دار ساده هم جلوِ دوربین می‌ایستد، بگوید: «سلام دارم خدمتِ هموطنان عزیزم».

سلام کردنی است، نه داشتنی و نه عرض نمودنی. بازی کردنی است، نه داشتنی. مرور کردنی است، نه داشتنی و نه نمودنی. زندگی کردنی است نه داشتنی. بیان کردنی است، نه داشتنی و نه نمودنی. و بر همین قیاس گیرید هر آنچه کردنی است، ولی تازگی‌ها یا می‌داریمشان یا می‌نماییمشان!

## منتظران متوقع

این روزها همه یا انتظار می‌کشند یا از هم انتظار دارند. مثلاً مردم منتظر نتیجه مذاکرات ۵+۱ هستند و در عین حال از دولت انتظار دارند اوضاع اقتصادی و اجتماعی‌شان زودتر روبه‌راه شود. کل ایران در انتظار باران است و دولت هم از تهرانی‌ها انتظار دارد در مصرف آب صرفه‌جویی کنند. این وسط، هوشنگ ابتهاج هم هنوز با دل غریب‌مانده‌اش نجوا می‌کند که نه غمی دارد، نه غمگساری. همایون شجریان هم هی دل به دل ابتهاج می‌دهد و آه ما را درمی‌آورد که «نه به انتظار یاری، نه ز یار انتظاری».

این‌که منتظر باشی، ممکن است به‌سادگی بگذرد یا به‌دشواری. مثلاً همان انتظار کشیدن عاشق از سخت‌ترین کشیدنی‌هاست، البته اگر در این روزگار از عشق و عاشقی چیزی مانده باشد. با این سرعت و فشرده‌گی زندگی امروز، آدم نهایت می‌تواند منتظر اتوبوس و مترو یا تاکسی بماند. یا خیلی که مرد باشد، منتظر سررسید گرفتن یارانه‌ها. و الاً به قول مولانا: «ای برادر عاشقی را درد باید، درد کو؟»

انتظار کشیدن همان چشم‌به‌راهی است و امیدواری. این انتظار از نوع آرزو کردن است و گاهی از جنس توقع داشتن، که به شکل

«انتظار می‌رود» هم به کار می‌رود. مثلاً در این تیتیر روزنامه اعتماد که «از سرپرست وزارت علوم انتظار می‌رود ادامه‌دهنده سیاست‌های دولت باشد» از امری مطلوب حرف می‌زنیم که دوست داریم اتفاق بیفتد. اما در این تیتیر روزنامه همشهری چی: «انتظار می‌رود در ۱۰ سال آینده، تعداد موارد جدید سرطان دو برابر افزایش یابد؟ افزایش شمار سرطانی‌ها، آن هم در حد دو برابر، از خواسته‌های آن‌هاست؟ امیدوارند که چنین شود؟ یقیناً نه.

مثالی دیگر می‌زنم. روزنامه کیهان تیتیر می‌زند: «وقتی ۹۵ درصد فیلم‌ها در ایران با پول بیت‌المال ساخته می‌شوند، انتظار می‌رود که فیلم‌ها در خدمت آرمان‌های نظام باشند.» این «توقع» برادران کیهان از سینماگران است. آرزو و خواسته مطلوب آن‌هاست که با «انتظار می‌رود» بیان کرده‌اند. اما اگر تیتیر بزند: «انتظار می‌رود که شمار کشته‌شدگان انفجار معدن به ۳۰۰ تن برسد»، آیا افزایش شمار کارگران کشته‌شده در معدن هم خواسته قلبی کسانی است که این تیتیر را می‌زنند؟ یقیناً نه. پس حس ناخوشایندی که با خواندن این جور تیتیرها به شما و هر خواننده و شنونده دیگری دست می‌دهد از چیست؟

نکته این است که در این موارد منفی و ناخوشایند، «احتمال و پیش‌بینی» را هم به‌زور در ترکیب «انتظار می‌رود» چپانده‌ایم. بیشترین تکرار خوشایند و ناخوشایند این ترکیب در خبرهای هواشناسی است. این‌که «انتظار می‌رود هوای تهران فردا بارانی باشد» خوشایند است چون معنای امید و آرزو می‌دهد، اما «انتظار می‌رود تا ده روز آینده هیچ بارانی نیاید» به همان معنای «احتمال می‌رود» یا «پیش‌بینی می‌شود» است که فقط در رسانه‌ها استفاده می‌شود. وگرنه از زبان چه کسی دوروبر خودتان شنیده‌اید که به جای این‌که بگوید «فلان بیمار احتمالاً می‌میرد»، بگوید «منتظریم فلان بیمار بمیرد»؟

انتظار را در سه معنا به کار می‌بریم: چشم‌به‌راهی که بیشتر مخصوص



همان عشاق قدیم است؛ توقع داشتن که عشاق امروز بیشتر با آن خو گرفته‌اند؛ احتمال دادن و پیش‌بینی کردن در امور خوشایند که همه از آن استفاده می‌کنیم. و البته یک معنای چهارم در باب احتمال و پیش‌بینی امور ناخوشایند، که افتخار استفاده از آن مخصوص رسانه‌های عمومی است؛ نه به ما ربط دارد نه به هوشنگ ابتهاج و همایون شجریان که وقتی هنوز عاشق بود، چه خوب می‌خواند:

چه غریب ماندی ای دل! نه غمی، نه غمگساری  
نه به انتظار یاری، نه ز یار انتظاری

## مختلفِ گوناگونِ پرشمارِ متفاوت

می‌شود به اعتبار لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ معین، کلمهٔ «مختلف» را برای واژه‌هایی چون «گوناگون» و «جورواجور» و «متفاوت» هم به کار برد. حتی برخی آن را به جای «متعدد» و «پرشمار» هم به کار می‌برند. بعضی هم، بدون این‌که بدانند چرا، آن را می‌چسبانند تهِ برخی واژه‌ها، بی‌آن‌که ضرورت داشته باشد. یک جور عادت است شاید. عادت به استفاده از کلمه‌هایی که به آن‌ها فکر نمی‌کنیم ولی خیال می‌کنیم نفس به کار بردنشان به کلام ما سنگینی می‌دهد، یا قشنگ‌تر به نظر می‌رسد. ما هم که اغلب شیفتهٔ سنگینی و قشنگی! غافل از این‌که حرف ما سنگینی‌اش را، نه از کلمه‌های تکراری که، از فکرمان می‌گیرد. قشنگی و زیبایی هم وقتی بر اساس تقلید ناآگاهانه باشد، می‌شود یک چیز باسمه‌ای و دل را می‌زند؛ خصوصاً اگر منبع تقلیدمان رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها باشند با کلمه‌هایی تکراری که هر روز و شب به مغزمان می‌ریزند.

و «مختلف» یکی از همین واژه‌هاست. البته پیشاپیش بگویم که به‌کارگیری یک واژه در معناهای گوناگون به‌خودی‌خود اشکالی ندارد. فرقی هم نمی‌کند که این «کاربرد» در گذشته و تاریخچهٔ زبان ریشه داشته باشد یا از محصولات امروزی ما باشد. ولی اگر این کاربردهای

چند منظوره صرفاً از روی تبلی ذهن و به تبع آن تبلی زبان باشد، داستان فرق می‌کند.

یکی از ایرادهای همیشگی که از روزنامه‌نگاران و برخی نویسندگان می‌گیرند، محدود بودن دایره واژگان است؛ این که در استفاده از واژه‌های متعدد و گوناگون ناتوانیم یا اصلاً سوادش را نداریم. در این یادداشت مختصر وارد این بحثِ پدیده نشویم بهتر است و به صواب نزدیک‌تر. اما کسانی که به این موضوع اهمیت می‌دهند و نمی‌خواهند دایره واژگانشان روز به روز تنگ‌تر شود می‌توانند با همین کلمه «مختلف» خود را بسنجند و، برای تمرین هم که شده، آن را در جای خودش به کار ببرند، یعنی در مفهوم اصلی و درست آن که ریشه در «اختلاف، ناموافق بودن و تضاد» دارد. مثل اختلاف و تضاد بین عاشقی و عافیت، که هیچ وقت خدا با هم جور نبوده‌اند:

عشق و دوام عافیت، مختلف‌اند سعدیا

هر که سفر نمی‌کند دل ندهد به لشکری

از این منظر، کلمه «مختلف» حتی با «متفاوت» هم در معنا یکسان نیست. همچنان که مثلاً دو نویسنده یا دو روزنامه‌نگار می‌توانند نظرهایی «متفاوت» درباره یک موضوع داشته باشند، ولی این دو نظر الزاماً به معنای دقیق کلمه «مختلف» و در تضاد با هم نباشند.

حالا ببینیم چه کلمه‌های دیگری هستند که همه را وامی‌گذاریم و از روی تبلی و عادت به جای همه آن‌ها می‌نویسیم و می‌گوییم «مختلف»:

- می‌گوییم «کشورهای مختلف»، ولی اگر منظورمان شمار کشورهاست، کم یا زیاد، می‌توانیم دقیق‌تر بگوییم «برخی کشورها» یا «بیشتر کشورها».
- می‌نویسیم «دستگاه‌های مختلف موسیقی» به جای دستگاه‌های «گوناگون» موسیقی.

- یا وقتی از چند کتاب یک نویسنده حرف می‌زنیم، به جای کتاب‌های «متعدد» نویسنده باز هم می‌نویسیم کتاب‌های مختلف نویسنده.
- یا وقتی شمار بسیار یک چیز مد نظرمان باشد، به جای «آثار پرشمار» باز هم می‌نویسیم «آثار مختلف».
- وقتی هم که دربارهٔ روش‌های «متفاوت» حل یک مسئله حرف می‌زنیم، باز می‌گوییم روش‌های «مختلف» حل یک مسئله.

یعنی چسبیده‌ایم به «مختلف» و واژه‌های گوناگون، متفاوت، پرشمار، بیشتر، برخی و متعدد را رها کرده‌ایم به امان خدا. این‌ها «باید» نیست و تکرار می‌کنم که به‌کارگیری یک واژه در معانی گوناگون به‌خودی‌خود اشکالی ندارد. فقط پیشنهادهایی است به کسانی که از تنبلی فکر و زبان گریزان‌اند و نمی‌خواهند روزبه‌روز از شمار واژه‌هایی که به کار می‌برند کاسته شود. این بلایی است که گریبان روزنامه‌نگاران و نگارندگان رادیو و تلویزیون را گرفته و دامان نویسندگان و مترجمان ادبی را هم آلوده است.

## راجبه حیض انتفا!

چهل سال پیش همسایه‌ای داشتیم اسمش بود جواتاغار. بچه بودم و خیال می‌بافتم که نسبت این همسایه ما با تغار ماست چیست یا چه بوده که همچو اسمی برایش ساخته‌اند. جواتاغار برای من جواتاغار ماند تا مُرد و اعلامیه‌اش را زدند روی دیوار: «مرحوم مغفور جوادآقا سورانی.» اولین بار بود که اسمش را، به جای شنیدن، دیدم و تازه فهمیدم که جواتاغار در اصل جوادآقا بوده و هیچ تغاری هم نداشته. اگر فکر می‌کنید به کسی گفتم، اشتباه می‌کنید. این خاطره با من ماند تا بزرگ‌تر شدم و فهمیدم که بیشتر غلط‌های املائی در روند نوشته شدن شنیدار است که به وجود می‌آیند. مثل «ان. پی. تی» که یکی از نمایندگان مجلس، که صورت انگلیسی‌اش را درست ندیده بود، آن را در طرح پیشنهادی‌اش «ام. پی. تی» نوشت و کلی هم دشمن شاد شد از این غلط. البته این یک مثال نادر است چون اغلب این غلط‌ها در سایه همزیستی زبان فارسی با عربی و همنشینی واژگانی آن‌ها رخ می‌دهد.

در اوج گرد و خاک ناشی از اسیدپاشی زنجیره‌ای معروف اصفهان، یکی از معاونان رئیس‌جمهور گفت که اسیدپاشی باعث می‌شود فرد از «حیض انتفاع» ساقط شود. خیلی‌ها برآشفتمند از این نوع نگاه به قربانیان

اسیدپاشی که اغلب زنان‌اند، ولی مشکل فقط این نبود. خبرنگارها اصطلاحی را که شنیدند، به اشتباه نوشتند «حیض انتفاع». حیز یعنی جا و مکان و انتفاع هم یعنی نفع بردن، و ساقط شدن از حیز انتفاع یک اصطلاح حقوقی و فقهی برگرفته از زبان عربی است به معنای از کار افتادن و به درد نخوردن. هیچ ربطی هم به حیض ندارد.

حالا اگر آب دستتان است، اسید هم باشد فرقی نمی‌کند البته، بگذارید زمین و گستی بزیند در خبرگزاری‌ها و پایگاه‌های خبری تا ببینید که «حیز انتفاع» را نه فقط «حیض انتفاع» می‌نویسند که برخی از آن‌ها عین را هم می‌اندازند و می‌نویسند «حیض انتفا». انتفا یعنی چه؟ یعنی نیستی و نابودی. مثلاً به نقل از احمد توکلی، نماینده مجلس، نوشته بودند: «جنبه نظارتی مجلس را از حیض انتفا نیندازید.» اولین کامنت را هم آدم بیکاری مثل من نوشته بود که غلط است، ولی غلط املائی استوار و پابرجا سر جا مانده بود و هنوز هم مانده است و باقی هم خواهد ماند و تکرار هم خواهد شد.

حالا این‌که حضرات اصلاً چه اصراری دارند که سواد نگارشی دیگران را رعایت نکنند و این اصطلاحاتِ علمایی را به کار ببرند، باید از خودشان پرسید. اما همه این غلط‌های املائی از همین جنس اصطلاحات علمایی نیست.

- مثلاً درست است که وقتی جرم افراد با ادله قانونی و شرعی ثابت شود به عدالت نزدیک‌تر است، ولی املائی ادله ربطی به املائی عدالت ندارد که در نقل قول از رسول متعجب‌نیا می‌نویسیم «عَدِلَّه».
- درست است که آب مایع است، ولی آب مایه حیات است نه مایع حیات. و درست است که اغلب کسی ضرب‌الاجل می‌دهد که عجله دارد، ولی برای مهلت دادن ضرب‌الاجل می‌دهد نه ضرب‌العجل.

از این غلط‌های ناشی از شنیدار بسیار داریم: